www.pecritiue.com

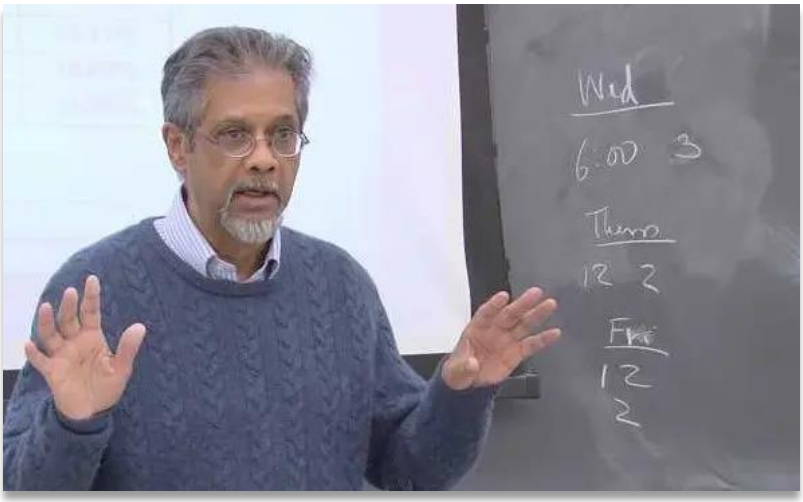
آبان
۱۴۰۵

نقد اقتصاد سیاسی

سهم انور شیخ
در توسعه‌ی اقتصاد سیاسی رادیکال



کامران نیری



پس از انتشار مقاله‌ی «ادای احترام به استادم، انور شیخ» (نیری، ۱۷ مهر ۱۴۰۵)، از من خواسته شد تا در مقاله‌ای دیدگاه‌ها و نوآوری‌های شیخ در اقتصاد سیاسی رادیکال را توضیح بدهم. مقاله‌ی حاضر شرح مختصری از مهم‌ترین مشارکت‌های شیخ در اقتصاد سیاسی رادیکال است. در آغاز ذکر چند نکته لازم است. در حالی که مقوله‌ی «اقتصاد مارکسیستی» از دهه‌ی ۱۹۶۰ به بعد رایج شده است و اشاره به پیروی از نظریه‌ی ارزش کار مارکس دارد و شیخ خود را اقتصاددان مارکسیست می‌دانست؛ من این اصطلاح را نپذیرفته‌ام. قبل ار هر چیز باید توجه کرد که مارکس هرگز ادعای اقتصاددان بودن نکرد. در حالی که انگلس (۱۸۸۳) در مراسم وداع با مارکس نظریه‌ی ارزش اضافی و نظریه‌ی ماتریالیسم تاریخی را دو دستاورد فکری مارکس معرفی کرد، اما بلافاصله افزود که بالاتر از این‌ها، مارکس یک سوسیالیست انقلابی بود. انگلس (۱۸۹۰) همچنین پیروان جوان مارکس را به‌دلیل تأکید بیش از حد بر اقتصاد در نظریه‌ی مارکس مورد انتقاد قرار داد و البته دلایل این امر را در تأکید بیش از حد بر عامل اقتصادی توسط مارکس و خودش می‌دانست.

همچنین باید اشاره کنم که شیخ هرگز ادعا نکرد که یک فعال سوسیالیست است؛ او زندگی خود را وقف توسعه‌ی نظریه‌ای منسجم در باب نظام سرمایه‌داری در تداوم نظریه‌ی ارزش کار مارکس کرد، در حالی که دانسته‌های اخیر علم اقتصاد را دربر گیرد و این همه را بتوان به صورت تجربی محک زد. نتیجه‌ی زحمات شیخ کتاب «سرمایه‌داری: رقابت، درگیری، بحران‌ها» است که در سال ۲۰۱۶ منشر شد.

زمینه‌ی فکری رشد انور شیخ به‌عنوان یک اقتصاددان رادیکال

برای درک شکل‌گیری و رشد فکری شیخ به‌عنوان یک اقتصاددان رادیکال، باید با تحصیلات تکمیلی او در رشته‌ی اقتصاد در دانشگاه کلمبیا پس از دریافت مدرک کارشناسی مهندسی از دانشگاه پرینستون شروع کنیم. شیخ می‌خواست در رشته‌ی توسعه‌ی اقتصادی تبحر یابد زیرا در پاکستان به دنیا آمده بود و دوران جوانی خود را در تعدادی از کشورهای سرمایه‌داری توسعه‌یافته و هنوز توسعه‌نیافته گذرانده بود. او معتقد بود اقتصاد به‌عنوان یک علم می‌تواند به غلبه بر عقب‌ماندگی اقتصادی کمک

کند. بااین‌حال، شیخ علیه نظریه‌ی نئوکلاسیک که جریان اصلی در دانشگاه‌ها ازجمله در دانشگاه کلمبیا است، شورش کرد. استادان او چهره‌های برجسته‌ی اقتصاد نئوکلاسیک بودند. در میان آن‌ها از ویلیام ویکری و گری بکر می‌توان نام برد که اقتصاد خرد تدریس می‌کردند و هر دو برنده‌ی جایزه‌ی «نوبل» علوم اقتصادی شدند. همچنین، آرتور فرانک برنز که اقتصاد کلان درس می‌داد و از ۱۹۵۳ تا ۱۹۵۶ ریاست شورای مشاوران اقتصادی در دوران ریاست جمهوری آیزنهاور را برعهده داشت و از ژانویه تا نوامبر ۱۹۶۹ به‌عنوان اولین مشاور رئیس‌جمهور ریچارد نیکسون خدمت کرد؛ و نیز رونالد فایندلی که در تجارت بین‌الملل و توسعه‌ی اقتصادی تخصص داشت. در چنین زمینه‌ای، شیخ، به‌جای تمرکز بر توسعه‌ی اقتصادی، به دنبال یافتنِ بدیلی برای نظریه‌ی نئوکلاسیک بود. نگارش رساله‌ی دکترای او که درباره‌ی «نظریه‌های ارزش و نظریه‌های توزیع» بود تحت این شرایط و تحت نظارت فایندلی انجام شد.

انور شیخ در مقدمه‌ی کتاب *سرمایه‌داری: رقابت، درگیری، بحران‌ها* توضیح می‌دهد که چرا تحقیقات‌اش معطوف به سرمایه‌داری توسعه‌یافته شده است؛ زیرا در این کشورها، همه‌ی نظریات اقتصادی در مورد سرمایه‌داری به‌صورت اقتصادی جاافتاده هستند. او می‌نویسد: در بررسی سرمایه‌داری توسعه از دور «آنچه به نظر می‌رسد با پیشرفتی تقریباً مداوم باشد» مشخص می‌شود: رشد اجتناب‌ناپذیر، افزایش سطح زندگی، افزایش بهره‌وری، بهزیستی، رفاه روزافزون و نظم و انسجام درونی نظام برجسته می‌شود. اما هرچه دقیق‌تر نگاه کنیم، همه چیز مغشوش‌تر به نظر می‌رسد.

> «افرادی که در مسیرهای درهم‌تنیده سرگردان‌اند و با انگیزه‌های ناروشن به سوی اهدافی مبهم حرکت می‌کنند و باهم در تماس می‌آیند و برخورد می‌کنند در حالی که نقش‌های اقتصادی خود را به‌عنوان خریدار و فروشنده، کارفرما و کارگر، تولیدکننده و سفته‌باز، شاغل و بیکار ایفا می‌کنند؛ اطلاعات، اطلاعات نادرست و اطلاعات قلابی به یک اندازه نفوذ دارند. نادانی به اندازه‌ی دانش هدفمند است. حوزه‌های خصوصی و عمومی در سراسر جهان درهم‌تنیده‌اند، همان طور که ثروت و فقر، توسعه و عقب‌ماندگی، موفقیت و همکاری نیز چنین هستند. و در همه جا نابرابری که شاخص نظام است دیده می‌شود: در میان محلات، مناطق و ملت‌ها؛ و

در طول زمان، به شکل رونق و رکود و فروپاشی. اگر از نزدیک نگاه کنیم، بی‌نظمی این نظام است که چشمگیر است.» (شیخ ۲۰۱۶، ص. ۳)

شیخ سپس می‌پرسد: «چگونه می‌توان به این دو جنبه، که به یک اندازه واقعی‌اند، [در نظریه] پرداخت؟»

نظریه‌ی نئوکلاسیک

اقتصاد نئوکلاسیک که در جهان غالب است بر جنبه‌ی اول تکیه می‌کند و جنبه‌ی دوم را کنار می‌گذارد و بر بهینگی مطلق بازار به‌عنوان دست نامرئی همیشه در عملِ کامل، تأکید می‌کند. این بهینگی سپس در واحدهای میکروسکوپی، به‌اصطلاح عاملان نماینده،[۱] بازتاب داده می‌شود که گویا از انتخاب‌های عقلانی فوق‌العاده‌ی آن‌ها ناشی می‌شود. در شکل انتخاب عقلانی[۲] آن، سپس به سیستمی می‌رسیم که قیمت همه‌ی کالاها قابل‌مقایسه، همه‌ی نرخ‌های دستمزد برای نیروی کار قابل‌مقایسه و همه‌ی نرخ‌های سود را برای درجات قابل‌مقایسه‌ی ریسک برابر می‌کند. علاوه بر این، این سیستم به‌طور کامل از تمام منابع موجود، ازجمله کارخانه‌ها، ابزار کار و نیروی کار موجود بهره می‌برد. همه‌ی این‌ها بدون خطا، ناپایداری یا بحران. اما پس از ادعای این موضوع، نظریه‌ی نئوکلاسیک به‌تدریج واقعیت نقص‌های نظام را وارد داستان می‌کند.

بنابراین، شیخ جوان در دانشگاه کلمبیا به منتقدان نظریه‌ی نئوکلاسیک رقابت کامل مانند جون رابینسون و ادوارد چمبرلین گرایش پیدا کرد که بر رقابت ناقص[۳] تأکید داشتند. با این حال، نظریه‌پردازان رقابت ناقص همچنان در چارچوب نظری نئوکلاسیک می‌اندیشیدند. بنابراین، شیخ شروع به مطالعه‌ی اقتصاد سیاسی کلاسیک، به‌ویژه آدام اسمیت و دیوید ریکاردو، کرد.

او همچنین نقد اقتصاد سیاسی کارل مارکس را مطالعه کرد. در دهه‌ی ۱۹۶۰ گروه‌های مطالعاتی کتاب *سرمایه* بین اقتصاددانان جوان رادیکال رایج بود. آنها در بازخوانی سرمایه نظریه‌ی **رقابت واقعی** مارکس را کشف کردند؛ نظریه‌ای که آن زمان «رقابت آزاد» نامیده می‌شد (درکتاب *سرمایه‌داری* شیخ از واژه‌ی «رقابت واقعی» استفاده می‌کند). بر این اساس آنها به بازسازی آنچه به اقتصاد مارکسیستی معروف

است شروع کردند؛ دیدگاهی که سرمایه‌داری را نظامی آشفته می‌داند و رقابت را نتیجه‌ی انباشت سرمایه. مارکس اقتصاد سیاسی کلاسیک را به‌خاطر ناتوانی در درک سرمایه‌داری به‌عنوان مرحله‌ای گذرا از توسعه‌ی اقتصادی در تاریخ بشر مورد انتقاد قرار داده بود. به‌ویژه، به دلیل ناتوانی آن در درک پتانسیل طبقه‌ی کارگر نوظهور و مبارزه‌ی آن با سرمایه. به‌عنوان نمونه، مارکس از ضعف جدی روش‌شناختی و فلسفی در آثار ریکاردو انتقاد می‌کند (پیلینگ ۱۹۸۰، فصل ۲).

نقد نظریه‌ی سرمایه‌ی انحصاری

شیخ و دیگر اقتصادادنان رادیکال دریافتند که نزد مارکس رقابت واقعی تجلی فرایند انباشت سرمایه است و بر این اساس است که می‌باید نظریه‌ی اقتصاد سیاسی رادیکال را بازسازی کرد. ازاین‌رو شیخ در *سرمایه‌داری: رقابت، درگیری، بحران‌ها* نوشت:

> «نظریه‌ی رقابت واقعی... پایه‌ی نظری تحلیل‌ها در این کتاب است. انگیزه‌ی سود ذاتاً انبساطی است: سرمایه‌گذاران تلاش می‌کنند پول بیشتری نسبت به هزینه‌ی سرمایه‌گذاری خود به‌دست آورند و اگر موفق شوند، می‌توانند بارها و بارها در مقیاس بزرگ‌تر این کار را انجام دهند و با دیگر سرمایه‌داران که به‌دنبال همین امر هستند برخورد کنند. برخی موفق می‌شوند، برخی فقط سرشان را بالای آب نگه می‌دارند و برخی کاملاً شکست می‌خورند. این رقابت واقعی است که ذاتاً خصمانه و در عمل متلاطم است. این مکانیسم مرکزی تنظیم‌کننده‌ی سرمایه‌داری است و به همان اندازه که جنگ با رقص باله متفاوت است، [این مکانیسم] با رقابت کامل [نظریه‌ی نئوکلاسیک] متفاوت است. رقابت در یک صنعت تولیدکنندگان را مجبور می‌کند قیمت‌هایی را تعیین کنند که آن‌ها را در بازی نگه‌دارد، همان‌طور که آن‌ها را مجبور می‌کند هزینه‌ها را کاهش دهند تا بتوانند قیمت‌ها را تقلیل دهند و به‌طور مؤثر رقابت کنند. هزینه‌ها می‌توانند با کاهش دستمزدها و افزایش طول روز کار یا شدت کار کاهش یابند، یا دست‌کم سعی در کاهش نرخ رشد دستمزد نسبت به بهره‌وری

> کنند. اما این‌ها باید با واکنش نیروی کار روبرو شوند، به همین دلیل تحول در فناوری در بلندمدت به امری مرکزی [در انباشت سرمایه] تبدیل می‌شود. در این زمینه، سرمایه‌های فردی تصمیمات خود را براساس قضاوت‌هایی درباره‌ی آینده‌ای که ماهیتاً نامشخص است اتخاذ می‌کنند. رقابت، فروشنده را در برابر فروشنده، فروشنده را در برابر خریدار، سرمایه را در برابر خریدار، سرمایه را در برابر سرمایه، سرمایه را در برابر نیروی کار و کار را در برابر کار قرار می‌دهد. جنگ همه علیه همه Bellum 'omnium contra omnes» (شیخ، ۲۰۱۶، ص. ۱۴).

این تغییر در پارادایم پیامدهای رادیکالی برای درک سرمایه‌داری و تاریخ آن دارد. جایگزینی رقابت واقعی مارکس با انحصار در نوشته‌های مارکسیست‌ها با یادداشت ویراستاری انگلس در جلد سوم سرمایه آغاز شد (انگلس، در مارکس، ۱۸۹۴، صفحات ۵۶۸-۵۶۹) و با کتاب بسیار تأثیرگذار لنین *«امپریالیسم: بالاترین مرحله‌ی سرمایه‌داری»* (۱۹۱۶) در جنبش سوسیالیستی رواج یافت. اما در حقیقت رودلف هیلفردینگ منبع فکری این نگرش به تاریخ سرمایه‌داری بود. وی در کتاب *سرمایه‌ی مالی* (۱۹۱۰)، تحلیلی نظام‌مند از ماهیت توسعه‌ی سرمایه‌داری اواخر قرن نوزدهم و سال‌های ابتدایی قرن بیستم، به‌ویژه در آلمان ارائه می‌دهد. ارزیابی رقابت در سرمایه‌داری هدف اصلی بخش سوم کتاب او با عنوان «سرمایه‌ی مالی و محدودیت‌های رقابت آزاد» است.

نزد هیلفردینگ، توسعه‌ی سرمایه‌داری به دو دلیل رقابت را تضعیف می‌کرد. اول، تراکم سرمایه شرکت‌های بزرگ‌تری را ایجاد می‌کرد. به‌نظر او می‌رسید که تعداد کم شرکت‌های بزرگ تبانی و همکاری آنها را ممکن می‌کرد. دوم، تمرکز سرمایه از طریق ادغام شرکت‌ها گرایش به ایجاد کارتل‌ها و تراست‌ها داشت. موانع در ورود و خروج سرمایه در صنایع رقابت را ناپایدار می‌کرد. تراکم و تمرکز سرمایه موانعی برای برابرشدن نرخ سود ایجاد می‌کرد. بنابراین، هیلفردینگ استدلال کرد که دو نرخ سود متفاوت در اقتصاد حاصل می‌شد: یکی رقابتی و دیگری انحصاری. او انتظار داشت بخش انحصاری

در نهایت کل اقتصاد را در اختیار بگیرد: «نتیجه‌ی نهایی این فرایند، تشکیل یک کارتل عمومی خواهد بود.» (هیلفردینگ، ۱۹۱۰، ص. ۲۳۴). نتیجه‌ی منطقی نقد هیلفردینگ این بود که نظریه‌ی ارزش کار مارکس دیگر کارآمد نیست:

> «اقتصاد کلاسیک قیمت را بیانگر ماهیت آنارشیستی تولید اجتماعی می‌داند و سطح قیمت را وابسته به بهره‌وری اجتماعی کار می‌داند. اما قانون عینی قیمت تنها از طریق رقابت می‌تواند عمل کند. اگر ترکیب‌های انحصاری رقابت را از بین ببرند تنها وسیله‌ای را که قانون عینی قیمت را می‌تواند واقعاً پیروزکند، از بین می‌برند. قیمت دیگر یک مقدار عینی نیست و به تمرینی در حسابداری نزد کسانی تبدیل می‌شود که می‌توانند تصمیم بگیرند چه باید باشد، پیش‌فرضی به‌جای یک نتیجه، ذهنیتی به جای عینت، چیزی دلخواه و تصادفی به‌جای امری ضروری مستقل از اراده و آگاهی طرف‌های ذی‌ربط. *به نظر می‌رسد ترکیب انحصاری، در حالی که نظریه‌ی تراکم مارکس را تأیید می‌کند، نظریه‌ی ارزش او را نقض می‌نماید.* (همان‌جا، ص. ۲۲۸؛ تأکید از من است)»

بنابراین، نظریه‌پردازان سرمایه‌ی انحصاری از هیلفردینگ تا بوخارین، لنین و نهایتاً باران و سوییزی (۱۹۶۶) استدلال کردند که سرمایه‌داری تا دهه‌ی آخر قرن نوزدهم دوره‌ی رقابتی داشته و پیشرو بوده است و از آن زمان به بعد دوره‌ی سرمایه‌داری انحصاری بوده که از نظر تاریخی قهقرایی است و در آن سرمایه‌داری دچار بحران و زوال می‌شود.

مشارکت‌های شیخ و نسلی از اقتصادسیاسی‌دانان رادیکال (اقتصاددانان مارکسیست) در بازگشت به نظریه‌ی ارزش کار مارکس بر پایه‌ی انباشت سرمایه و رقابت واقعی، ۷۰ سال باور به سرمایه‌ی انحصاری را به چالش کشید و به‌طور تجربی نشان داد که نظریه‌ی ارزش کار مارکس نه‌تنها هنوز کاربرد دارد و تاریخ سرمایه‌داری را توضیح می‌دهد بلکه نظریه‌ی سرمایه‌ی انحصاری بر اساس درک نادرست نسل‌هایی از نظریه‌پردازان «مارکسیست» بوده که به‌اشتباه می‌اندیشیدند که مارکس نظریه‌ی رقابت کامل نئوکلاسیک را پذیرفته بود (نیری، ۲۰۲۳، صص. ۱۸-۲۸). آن‌ها همچنین شواهد تجربی برای رد نظریه‌ی سرمایه‌ی انحصاری ارائه می‌دهند (نیری، ۲۰۲۳،

پیوست ۱، ۳۵۸-۳۶۴). به‌نظر من شیخ در میان این نسل اقتصاددانان رادیکال برجسته‌ترین‌شان بوده است زیرا در *کتاب سرمایه‌داری: رقابت، درگیری و بحران‌ها*، نظریه‌ای از سرمایه‌داری پیشرفته ارایه می‌کند که با نظریه‌ی ارزش کار مارکس سازگار است، دیگر مکاتب اقتصاد را نقد می‌کند و دستاوردهایی جدید را با نظریه‌ی مارکس همسو می‌کند، و همه‌ی این‌ها همراه با شواهد تجربی.

پیامدها برای نظریه‌های وابستگی

رد نظریه‌ی سرمایه‌ی انحصاری، راه را برای رد نظریه‌های وابستگی و پیامدهای سیاسی آن، یعنی جهان‌سوم‌گرایی،[۴] باز می‌کند. من با سهم شیخ در مورد نظریه‌ی تجارت بین‌الملل شروع می‌کنم که توضیح می‌دهد چرا کشورها با یکدیگر تجارت می‌کنند، چه عواملی مبادله‌ی کالاها و خدمات را تعیین می‌کند، چه کسانی از تجارت نفع می‌برند و چگونه تجارت بین‌المللی بر توسعه‌ی اقتصادی و توزیع ثروت در کشورها جهان تأثیر می‌گذارد. یکی از پرسش‌های کلیدی در طول تاریخ بحث درباره‌ی تجارت بین‌الملل این بوده که آیا تجارت به نفع همه‌ی کشورهای شرکت‌کننده است یا نابرابری‌ها را بازتولید و تعمیق می‌کند. یکی از اصول بنیادین نظریه‌ی تجارت بین‌الملل از دیوید ریکاردو است. او در *کتاب «درباره‌ی اصول اقتصاد سیاسی و مالیات‌ستانی»* (۱۸۱۷)، نظریه‌ی مزیت نسبی[۵] را معرفی کرد. استدلال او این است که حتی اگر کشوری در هر رشته‌ی اقتصادی از بهروری بالاتری برخوردار باشد می‌تواند از تجارت با کشور دیگر منتفع شود. آنچه اهمیت دارد بهره‌وری مطلق نیست بلکه هزینه‌ی فرصت نسبی[۶] است. برای مثال، اگر پرتغال در تولید شراب مزیت هزینه‌ای داشته باشد و انگلستان در تولید منسوجات، تولید شراب در پرتغال و تولید منسوجات در انگلستان و تجارت این دو کالا برای هر دو سودمند خواهد بود. این استدلال ریکاردو مبنای سیاست تجارت آزاد بین‌المللی شد.

شیخ (۱۹۷۹Aو ۱۹۷۹B) در مقاله‌ای دو بخشی تجارت خارجی و قانونمندی تجارت بین‌الملل را در چهارچوب نظریه‌ی ارزش کار مارکس ارایه کرد. در بخش اول، شیخ نظریه‌ی ارزش ریکاردو را نقد می‌کند و نظریه‌ی مزیت مطلق[۷] در تجارت خارجی

را مطرح می‌کند. در بخش دوم مقاله، شیخ قوانین مارکسیستی تجارت خارجی را ارایه می‌کند که براساس رقابت واقعی هستند که اغلب به‌اشتباه به قدرت سرمایه‌ی انحصاری در سطح بین‌المللی نسبت داده شده‌اند. این تحلیل برای درک پیچیدگی‌های دینامیسم تجارت جهانی و ساختارهای ارزشی که زیربنایی هستند اهمیت دارد. من از نظریه‌ی مزیت مطلق شیخ در تجارت بین‌الملل برای نقد نظریه‌های وابستگی رائول پربیش، ارگیری امانوئل و پل باران استفاده کردم. طبق این نظریه، رقابت واقعی در تجارت خارجی عمل می کند. اما پربیش اقتصاددان نئو کلاسیک ملی‌گرا بود و از نظریه‌ی رقابت کامل پیروی می‌کرد. امانوئل پیرو نظریه‌ی نئوریکاردویسم بود که به رقابت ایستا متکی است. باران نظریه‌پرداز سرمایه‌ی انحصاری بود که به‌اشتباه می‌اندیشید که نظریه‌ی مارکس متکی به رقابت کامل مکتب نئوکلاسیک است (نیری، ۱۹۹۱، فصل‌های ۳، ۴ و ۵، ۲۰۲۳، فصل‌های ۳، ۴ و ۵).

بحران‌های سرمایه‌داری

رکود اقتصادی جهانی ۱۹۷۳-۷۵ پایان رونق سرمایه‌داری دوره‌ی پس از جنگ جهانی دوم را رقم زد. بخش بزرگی از جهان غرب - ازجمله ایالات متحده، کانادا، اروپای غربی، استرالیا و نیوزیلند - در رکود فرو رفتند. محرک اولیه، تحریم نفتی اوپک در اکتبر ۱۹۷۳ بود که قیمت نفت را تا ژانویه‌ی ۱۹۷۴ تقریباً چهار برابر کرد. اما شرایط زیربنایی این رکود سال‌ها در حال شکل‌گیری بود که پیش‌تر باعث فروپاشی سیستم نرخ ارز برتون وودز در اوت ۱۹۷۱ شد که براساس آن دلارآمریکا نرخ ثابتی برای مبادله با طلا داشت. اقتصادسیاسی‌دانان رادیکال درک عمیق‌تری از علل ریشه‌ای بحران براساس نظریه‌ی گرایش نزولی نرخ متوسط سود همراه با مطالعات تجربی ارائه دادند. شیخ نیز به سهم خود توضیحات نظری درباره‌ی بحران‌های سرمایه‌داری ارائه داد. مطالعات تجربی اقتصاددانان مارکسیست نشان داد که در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته، ازجمله ایالات متحده در دهه‌ی ۱۹۶۰ میزان مطلق ارزش اضافی رو به کاهش گذاشته بود و این امر به افول نرخ متوسط سود به‌ویژه در آمریکا انجامید. در واقع این بحران نتیجه‌ی دینامیسم نظام‌مند سرمایه‌داری بود؛ درست همان‌گونه که مارکس در

جلد سوم *سرمایه* پیش‌بینی کرده بود. صحت این نظر با آغاز موج نولیبرالیسم در انگلستان توسط مارگارت تاچر و در آمریکا توسط رونالد ریگان و جهانی‌شدن نولیبرالی تأیید شد. در واقع نولیبرالیسم پاسخ سرمایه‌داران و دولت‌های آنان برای ترمیم نرخ متوسط سود بود.

شیخ (۱۹۷۸) در مقاله‌ی «مقدمه‌ای بر تاریخ نظریه‌ی بحران» اقتصاد سرمایه‌داری را به‌عنوان سیستمی پرآشوب که توسط رقابت واقعی هدایت می‌شود معرفی کرد و نشان داد چگونه براثر این امر انباشت سرمایه به بحران انجامیده است او سه رویکرد به بحران‌های سرمایه‌داری را شناسایی و نقد کرد. رایج‌ترین توضیح بحران سرمایه‌داری، از جانب نظریه‌پردازان سرمایه‌داری بازار آزاد و بدون دخالت دولت (Laissez-faire) که ریشه در نظریه‌ی آدام اسمیت درباره‌ی دست نامرئی بازار دارد مطرح می‌شود. برخی دیگر بحران را ناشی از این می‌دانند که گویا سرمایه‌داری نمی‌تواند صرفاً با اتکا به بازار خود را توسعه دهد. از جمله نظریه‌ی عدم‌توازن بخش‌های اقتصادی است که برخی از اقتصاددانان مارکسیست را که به جلد دوم *سرمایه* اتکا دارند دربر می‌گیرد.[۸] عده‌ای نیز حامی نظریه‌های کمبود مصرف[۹] هستند که اقتصاددانان مارکسیست که به (جلد دوم سرمایه) تکیه دارند را نیز در بر می‌گیرد. شیخ از نظریه‌ی مارکس در جلد سوم سرمایه، گرایش به افول نرخ متوسط حمایت می‌کند که بحران را ناشی از انباشت سرمایه‌داری می‌داند.

شیخ همچنین مدخل «بحران اقتصادی» را در فرهنگ اندیشه‌ی مارکسیستی (۱۹۸۳) نوشت که در آن نظریه‌های احتمالی بحران، ازجمله نظریه‌های کمبود مصرف/عدم‌توازن بخش‌های اقتصادی، نظریه‌های فشار دستمزد[۱۰] و نظریه‌های ضروری‌بودن بحران در جلد سوم سرمایه مارکس را توضیح داد که ریشه‌ی بحران را در گرایش نزولی نرخ متوسط سود می‌داند.

شیخ با تبدیل نظام‌مند مقولات حساب‌های درآمد ملی به مقولات مارکسیستی به بهبود مطالعات تجربی در اقتصاد سیاسی رادیکال که در دهه‌ی ۱۹۷۰ عمدتاً تلاش برای تخمین نرخ متوسط سود بود کمک کرد.

تبدیل نظام‌مند مقولات حساب‌های درآمد ملی به مقولات مارکسیستی

یکی از جنبه‌های قابل‌تحسین سهم انور شیخ در اقتصاد سیاسی رادیکال، کار او در پیونددادن مقولات نظریه‌ی ارزش کار مارکس با مقولات حساب‌های درآمد ملی است که امر پژوهش تجربی اقتصاددانان مارکسیست را تسهیل کرد. شیخ با استفاده از شیوه‌هایی که خود ابداع کرده بود در کتاب *سرمایه‌داری: رقابت، درگیری، بحران‌ها* توانست نه‌تنها به‌لحاظ نظری بلکه به‌لحاظ تجربی برتری نظریه‌ی ارزش کار مارکس را نسبت به دیگر نظریات اقتصادی نشان دهد.

ئی. احمد تونک که در سال ۱۹۷۵ دانشجو در برنامه‌ی دکتری اقتصاد در نیو اسکول شده بود، درباره‌ی این جنبه از کار شیخ در مقاله‌ای پس از درگذشت وی نوشته است (توناک، ۲۰۲۶). توناک که زاده‌ی ترکیه است و پیشینه‌ی دانشگاهی مشابهی با شیخ دارد، خیلی زود دستیار پژوهشی شیخ شد. شیخ به‌تازگی نسخه‌ای دست‌نویس با عنوان «حساب‌های داده/ستانده[۱۱] و مقولات مارکسیستی» نوشته بود. در سال ۱۹۷۸، شیخ مقاله‌ی معروفی تحت عنوان «حساب‌های درآمد ملی و مقولات مارکسیستی» را تکمیل کرد. توناک این مقاله را پیش‌نویس اولیه‌ی کتاب *سنجش ثروت ملل*، کتابی که شیخ و توناک در سال ۱۹۹۴ منتشر کردند، می‌داند. او می‌نویسد که مقاله‌ی ۱۹۷۸ شیخ نشان داده بود که چگونه مالیات خالص[۱۲] از طریق سیاست‌های توزیعی دولت سرمایه‌داری، بر کارگران مولد اثر می‌گذارد و نرخ ارزش اضافی را تغییر می‌دهد. توناک در پایان‌نامه‌ی دکترای‌اش این متد را به‌طور تجربی برای ایالات متحده در سال‌های ۱۹۵۲ تا ۱۹۸۰ محک می‌زند. «بعدها، در دو مقاله در این زمینه، انور و من مالیات خالص را با مقوله‌ی دستمزد خالص اجتماعی[۱۳] (هزینه‌های درآمد نیروی کار منهای مالیات بر درآمد نیروی کار) جایگزین کردیم و پرسیدیم آیا واقعاً می‌توان گفت دولت رفاه در ایالات متحده وجود دارد یا خیر.»

شیخ همچنین مفهوم سود ناشی از انتقال مالکیت[۱۴] (POA)، یعنی سود ناشی از فعالیت‌هایی مانند تجارت و نقل‌وانتقال و مبادله، را در زمینه‌ی مسئله‌ی تبدیل (transformation problem) توسعه داد که بعدها در کتاب *سنجش ثروت ملل* و

در اثر بزرگ‌اش *سرمایه‌داری: رقابت، درگیری، بحران‌ها* (۲۰۱۶) به‌کار گرفت. منظور از POA در این‌جا سود ناشی از انتقال حق مالکیت یک کالا یا دارایی از یک شخص به شخص دیگر است. (در مورد مسئله‌ی تبدیل در ادامه توضیح می‌دهم.)

توناک می‌افزاید:

> «مارکسیست‌ها عموماً تمایلی به پذیرش این مفهوم نداشته‌اند. به‌هرحال، در سرمایه‌داری، منبع بنیادین سود ارزش اضافی است که در تولید به‌دست می‌آید، در حالی که سود ناشی از انتقال مالکیت عمدتاً در ارتباط با سود بازرگانان پیشاسرمایه‌داری در ادبیات مارکسیستی مورد بحث قرار می‌گیرد.
>
> بااین‌حال، همان‌طور که من و دانشجوی سابق‌ام آلپر دومان در مقاله‌ای نشان دادیم، POA همچنین نقطه‌ی شروع مفیدی برای تحلیل پدیده‌هایی از سرمایه‌داری چون خصوصی‌سازی‌ها است که در مرکز سیاست‌های نولیبرالی بوده و هم‌چنین سودهایی که بانک‌ها از درآمد کارگران به دست می‌آورند. در آن مقاله، همچنین تلاش کردیم این مفهوم را در تحلیل اقتصاد ترکیه به‌کار گیریم و آن را به صورتی تجربی برآورد کنیم. به‌نوعی، در پیروی از شیوه‌ی کار انور [شیخ] ما به آن شکلی تجربی دادیم، که شیخ عمدتاً بر آن به‌عنوان مفهومی دارای اهمیت نظری تأکید کرده بود (توناک، ۲۰۲۶).»

سخنان پایانی

کوشش پنجاه‌ساله‌ی انور شیخ برای توسعه‌ی یک نظریه‌ی اقتصاد سیاسی رادیکال که منسجم و و شامل آخرین دانسته‌های علم اقتصاد باشد به انتشار کتاب «سرمایه‌داری: رقابت، درگیری، بحران‌ها» در سال ۲۰۱۶ انجامید. در این کتاب، شیخ نظریه‌ی ارزش کار مارکس را به صورت نظری و تجربی تأیید و در عین حال نظریه‌های مالی و نرخ بهره، نرخ ارز، پول، تورم، تجارت خارجی و امواج بلند[۱۵] و بحران‌ها را در آن ادغام می‌کند.

برای درک اهمیت کوشش شیخ لازم است به یاد داشته باشیم که همت مارکس در نقد اقتصاد سیاسی به ارایه‌ی یک نظریه کامل و جاافتاده منجر نشد، به چند دلیل:

مارکس پروژه‌ای وسیع را مد نظر داشت که در مقدمه‌ی بخش اول *سهمی در نقد اقتصاد سیاسی* (۱۸۵۹)، در نامه‌های‌اش در سال‌های ۱۸۵۸–۱۸۶۲ و در دست‌نوشته‌های ۱۸۶۱–۱۸۶۳ آمده است تحت عنوان «طرح نقد اقتصاد سیاسی». این طرح مفصل جنبه‌های زیر را دربر می‌گرفت:

- سرمایه
- مقدمه: کالا و پول
- سرمایه به‌طور کلی
- فرایند تولید سرمایه
- تبدیل پول به سرمایه
- ارزش اضافی مطلق
- ارزش اضافی نسبی
- ترکیب هر دو
- نظریه‌های ارزش اضافی
- فرایند گردش سرمایه
- وحدت این دو، یا سرمایه و سود
- رقابت سرمایه‌ها
- اعتبار
- سرمایه‌ی سهامی
- املاک زمین‌داران
- کار مزدی
- دولت
- تجارت خارجی
- بازار جهانی

بااین‌حال، مارکس تنها توانست جلد اول *سرمایه* را که به فرایند تولید می‌پردازد، در سال ۱۸۶۷ منتشر کند. انگلس با استفاده از دفترچه‌های مارکس، جلد دوم *سرمایه* را که به فرایند گردش سرمایه می‌پردازد ویرایش و در سال ۱۸۸۵ منتشر کرد. او هم‌چنین جلد سوم *سرمایه* را که به فرایند تولید سرمایه‌داری به‌طور کلی می‌پردازد ویرایش و در سال ۱۸۹۴ منتشر کرد. کارل کائوتسکی نیز *نظریه‌های ارزش اضافی* را بین سال‌های ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۰ در سه جلد ویرایش و منتشر کرد.

نسل‌هایی از مشتاقان مطالعه‌ی مارکس فرض کرده‌اند انگلس و کائوتسکی که دفترچه‌های مارکس را طبق نظرات مارکس ویراستاری کردند. اما متأسفانه چنین فرضی ممکن است به‌ویژه در مورد برخی مسایل اساسی و پیچیده، نادرست باشد.

نظریه‌ی ارزش کار مارکس را در نظر بگیریم. در جلد اول *سرمایه* مارکس فرض می‌کند که قیمت‌ها متناسب با ارزش است. اما در جلد سوم سرمایه مارکس این فرض نامحتمل را کنار می‌گذارد و استدلال می‌کند که رقابت بین سرمایه‌ها در یک صنعت و در میان صنایع به شکل‌گیری متوسط نرخ سود می‌انجامد. این دینامیسم به تقسیم کل ارزش اضافی در اقتصاد بین سرمایه‌های متعدد بر اساس حجم سرمایه‌گذاری و ترکیب ارگانیک سرمایه در آن تقسیم می‌شود. به عبارت دیگر هر سرمایه‌داری ارزش اضافی تولیدشده در کارخانه‌ی خودش را به صورت سود برداشت نمی‌کند. این امر مستلزم سه تساوی است: (۱) کل ارزش مساوی کل قیمت تولید باشد، (۲) کل ارزش اضافی مساوی کل سود باشد، و (۳) کل قیمت تمام‌شده مساوی کل سرمایه‌ی هزینه‌شده باشد. برای این که این سه تساوی وجود داشته باشند مارکس قیمت‌های تولید[۱۶] را پیشنهاد کرد که قیمت‌هایی هستند که در آن نرخ‌های سود به متوسط نرخ سود تمایل دارند و کل ارزش اضافی متناسب زمان کار اضافه می‌شوند.

یوجین بوهم-باورک (۱۸۹۶) در کتاب‌اش *کارل مارکس و پایان سیستم‌اش* مدعی شد که نظریه‌ی ارزش مارکس در جلد سوم با نظریه‌ی او در جلد اول متناقض است. اگر کالاها با قیمتی که قیمت تولید به‌علاوه‌ی متوسط نرخ سود است تعیین می‌شوند قیمت آنها با ارزش کار هر کالا تعیین نمی‌شود. این نقد سرآغاز بحث «مسئله‌ی تبدیل»، یعنی نحوه‌ی تبدیل ارزش به قیمت، در بین اقتصاددانان مارکسیست شد.

از این مختصر، دو هدف دارم. اول این که نظریه‌ی ارزش کار مارکس بیش از یک قرن مورد بحث و جدل بوده است. دوم، این که انگلس که جلد دوم و سوم سرمایه را مدیون او هستیم در مقدمه‌اش بر جلد سوم نوشت که قانون ارزش از ۵۰۰۰ تا ۷۰۰۰ سال پیش عمل می‌کند. این ادعا با نظریه‌ی مارکس آن‌طور که در *سرمایه* آمده مغایر است. در نتیجه، انگلس درک متفاوتی از مارکس در مورد نظریه‌ی ارزش کار داشته است. (ویکس، ۱۹۸۱، ص. ۸).

پس از انتشار *کتاب مارکس-انگلس* (MEW) که از سال ۱۹۵۶ در آلمان آغاز شد و سپس *مجموعه‌ی مارکس-انگلس که* جلد اول آن در سال ۱۹۷۵ منتشر شد اما هنوز کامل نیست، اکنون دفترچه‌های مارکس را در اختیار داریم که انگلس بر آن اساس جلدهای دوم و سوم *سرمایه* را ویرایش و منتشر کرده است. سون-اریک لیدمن، زندگی‌نامه‌نویس مارکس، در کتاب «*جهانی برای پیروزی: زندگی و آثار کارل مارکس*» (۲۰۱۸، ص. ۱۸) می‌نویسد: «اکنون متن خود مارکس در نسخه‌ی انتقادی وجود دارد و بنابراین امکان مقایسه [با جلدهای دوم و سوم سرمایه» توسط انگلس فراهم می‌شود]. تفاوت‌ها، همان‌طور که خواهیم دید، قابل‌توجه هستند.» او ادامه می‌دهد: «*سرمایه* موضوع حجم عظیمی از ادبیات است. تفسیرها اغلب در برابر تفسیرها قرار می‌گیرند.»

سهم نظری شیخ را باید در این زمینه قرار داد و بر این اساس سنجید. او با یک نظریه‌ی ارزش کار شسته‌ورفته روبه‌رو نبود بلکه می‌باید بر اساس آن‌چه در اختیارش بود نظریه‌ی منسجم‌تری ارائه می‌داد که شامل آخرین دانسته‌های علم اقتصاد باشد. اهمیت کار او و اثر بزرگ‌اش *سرمایه: رقابت، درگیری، بحران‌ها* در همین است.

---

[1] Representative agents
[2] Rational choice
[3] Imperfect competition
[4] Third worldism
[5] Comparative advantage
هزینه‌ی فرصت نسبی، هرگونه سودی است که با انتخاب یک کاربرد برای منابع، به‌جای سایر کاربردهای ممکن، از دست می رود.

[6] Relative opportunity cost.
[7] Absolute advantage

[8] Disproportionality crisis
[9] Underconsumption crisis
[10] Wage squeeze crisis
[11] Input-Output accounts
[12] Net tax
[13] Net social wage
[14] Profit on alienation (POA)
[15] Long waves یا امواج کندراتیف Kondratiev، الگوهای چرخه‌ای در فعالیت‌های اقتصادی را توصیف می‌کنند که چندین دهه به طول می‌انجامند. این چرخه‌ها معمولاً بین ۴۰ تا ۶۰ سال ادامه دارند و با دوره‌های متناوب رشد و افول اقتصادی مشخص می‌شوند.
[16] Prices of production
اگر کالاها بر اساس قیمت تولید قیمت گذاری شوند - که به این صورت تعریف می‌شود:

$$Pi = k(i) + rC(i)$$

که در آن Pi قیمت تولید برای صنعت i است،
k(i) قیمت تمام شده C(i) + V (i) است که نمایانگر سرمایه‌ی مصرف‌شده‌ی ثابت به‌علاوه‌ی سرمایه‌ی متغیر (دستمزد) است.
r نرخ متوسط سود است، یعنی کل ارزش اضافی تقسیم بر کل سرمایه‌ی ثابت
در این صورت قیمت کالاها توسط ارزش کاری که در هر کالا تجسم یافته تعیین نمی‌شود. این نقد منجر به «مسئله‌ی تبدیل» - این پرسش که ارزش چگونه به قیمت تبدیل می شود - در گفتمان اقتصادی مارکسیستی شد.

منابع فارسی:

شیخ، انور. "بحران‌های اقتصادی" (۱۹۸۳)، نگاه، شماره ۲۶، ۲۴۶-۲۴۱. ترجمه یوسف کهن.

نیری، کامران. "ادای احترام به استادم انور شیخ." نقد اقتصاد سیاسی. ۱۷ مهر ۱۴۰۵.

منابع انگلیسی:

Böhm-Bawerk, Eugen. Karl Marx and the Close of His System. 1898.

Engels, Friedrich. “The Death of Karl Marx.” March 17, 1883.

_____. “Letter to Joseph Bloch.” September 21-22, 1890.

Lenin, V. I. Imperialism: The Highest Stage of Capitalism: A Popular Outline. 1916.

Hilferding, Rudolf. Finance Capital. 1910.

Liedman, Sven-Eric. Karl Marx: A World to Win. 2018.

Marx, Karl. A Contribution to the Critique of Political Economy. 1859.

_____. Capital: A Critique of Political Economy. Volume 3. 1894/Vintage Books/1981.

Musto, Marcello. “The Formation of Marx’s Critique of Political Economy: From the Studies o 1843 to the Grundrisse.” Socialism and Democracy. 2010.

Nayeri, Kamran. The Role of Competition in Theories of Late Capitalist Development. Ph.D. dissertation, 1991.

_____. Toward A Theory of Uneven and Combined Late Capitalist Development. 2023.

_____. “Tribute to My Teacher Anwar Shaikh.” Our Place in the World: A Journal of Ecosocialism. October 7, 2026.

Pilling, Geoff. Marx’s Capital: Philosophy and Political Economy. 1980.

Ricardo. David. On The Principles of Political Economy, and Taxation. 1817.

Shaikh, Anwar. “An Introduction to the History of Crisis Theory.” In U.S. Capitalism in Crisis, Union for Radical Political Economics. 1978.

_____. “National Income Accounts and Marxian Categories. “Unpublished manuscript, 1978.

Shaikh, Anwar. “Foreign Trade and the Law of Value. Part 1.” Science and Society, Vol. 43, No. 4, pp. 233- 251, 1979A.

_____. “Foreign Trade and the Law of Value. Part 2.” Science and Society. Vol. 44, No. 2, pp. 27-57. 1979B.

_____. “Economic Crises.” In Dictionary of Marxist Thought, Tom Bottomore, Laurance Harris, V.G. Kierman, and Ralph Miliband, editors. 1983.

Tonak, E. Ahmed. “Anwar Shaikh Changed My Life.” Jacobins. October 18, 2026.

Weeks, John. Capital and Exploitation. 1981.